

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در بحث دلالت روایت محمد بن حمران^[1]، فرمایش مرحوم خوئی را بیان کردیم که ایشان فرمودند باید این روایت را به قرینه‌ی روایت أبی العطار، حمل کنیم بر موردی که إخبار بایع، مفید اطمینان است که ما پاسخ این سخن را جواب دادیم. در ادامه فرمودند ما نمی‌توانیم برای إخبار بایع، موضوعیت قائل شویم و اشکالی در فرض موضوعیت داشتند که این اشکال را هم جواب دادیم.

به نظر ما از این روایت، موضوعیت استفاده می‌شود و مرحوم خوئی هم نمی‌توانند این را کاملاً رد کنند، ایشان می‌فرماید: «فإنه بعيدٌ جداً» و نظر شریفشان معطوف می‌شود به همان ادله‌ای که می‌گوید «نهی النبی عن بیع الغرر» و «عن البیع مجازفة»، ما جواب دادیم که باید نسبت بین حدیث محمد بن حمران با آن کلیات را بررسی کنیم که نسبتش مسئله حکومت می‌شود.

ادامه کلام محقق خویی درباره روایت

احتمال سومی که محقق خویی بیان می‌کند این است که بگوییم این از قبیل اشتراط و به عنوان شرط است یعنی بایع خبر می‌دهد این ده کیلو است، مقصودش این است که من کشیده‌ام ده کیلو است، حالا تو بپر اگر کمتر بود، من ضامن هستم، مقدار مبیع در معامله شرط می‌شود. محقق خویی در اینجا اشکال خویی مطرح می‌کند که اگر ما مجرد شرط را کافی بدانیم، اساساً دیگر کیل و وزن لازم نیست، بایع می‌گوید من حدس می‌زنم 20 کیلو باشد، شرط می‌کنم اگر 20 کیلو بود که هیچ، اما اگر کمتر بود بتواند معامله را فسخ کند.

در حالی که مسلم این باطل است و کسی ملتزم به این نمی‌شود که در جایی که جنس و طعامی برای بایع و مشتری روشن نیست (که این چقدر است) و بخواهند به مجرد شرط، مسئله را تصحیح کنند (یعنی بایع بگوید من این را به تو می‌فروشم به اندازه‌ی ده کیلو، اگر ده کیلو بود معامله را نمی‌توانی فسخ کنی و اگر کمتر بود تو می‌توانی معامله را فسخ کنی)، این معامله صحیح باشد. در این صورت، باید در تمام معاملات مکیل و موزون بتوانی مسئله را با اشتراط تمام کنی در حالی که مسلم این باطل است و کسی ملتزم به این مطلب نمی‌شود.^[2]

نتیجه آنکه؛ ما از این روایات مسئله‌ی موضوعیت إخبار بایع را استفاده می‌کنیم، شارع یک توسعه‌ای در باب غرر داده و می‌گوید آنجایی که بایع إخبار کرد، اعتماد کن و من این را جزاف نمی‌دانم (اگرچه جزاف عرفی هم باشد) و این معامله صحیح است.

بیان دو نکته

نکته 1: اگر مسئله اطمینان مطرح شود، از محل بحث خارج است؛ زیرا در این صورت، اخبار بایع هم خصوصیت ندارد و اگر شخص ثالثی هم که اجنبی بود به این بایع و مشتری گفت این ده کیلو است و هر دو اطمینان پیدا کردند، باید صحیح باشد و حال آنکه در اینجا می‌گویند فایده ندارد و باید بایع یا مشتری کیل کنند.

نکته 2: به چه دلیل می‌گوئید ثمن یا مثنی باید معلوم باشد؟ یک دلیل «نهی النبی عن بیع الغرر» است و دلیل دیگر، «نهی عن البیع مجازفة» است، دلیل سوم روایات است. ما روایاتی داریم که باید مکیل را کیل و موزون را وزن کرد، این یک طرف ادله (که این ادله نظر دارد به اینکه اگر یک چیزی مکیل بود باید کیل شود). یک سری روایات دیگر نیز داریم که می‌گوید «اخبار البایع بالکیل کاف» اینها توسعه می‌دهند یعنی وقتی ما این دسته از روایات را کنار دیگر روایات قرار می‌دهیم، یک توسعه‌ای می‌دهد و می‌گوید اینجا من شارع دیگر این را غرر و مجازفه نمی‌دانم و این کافی است.

ما باشیم و این روایت، به مجرد شک اگر بایع اخبار کرد ولو برای مشتری علم و اطمینان حاصل نشود کافی است و به خوبی از این روایات موضوعیت استفاده می‌شود. تعجب است چطور مثل مرحوم خوئی و مرحوم صدر اصرار دارند بر اینکه موضوعیت بعید است! شارع در نظام معاملی یک تسهیلی را قائل شده و می‌گوید اگر بایع اخبار کرد، من این مقدار را کافی می‌دانم؛ خواه اطمینان پیدا کنی یا نه، ثقة باشد یا نه، عادل باشد یا نه، مسلمان باشد یا کافر، اطلاق این روایات شامل تمام این موارد می‌شود.

بررسی سند روایت «محمد بن حمران»

شیخ طوسی به اسناد خودش از حسین بن سعید اهوازی این روایت را نقل می‌کند. حسین بن سعید و حسن بن سعید، دو برادر اهوازی و کاملاً مورد وثوق هستند و حسین بن سعید از اصحاب امام هشتم و امام نهم و امام دهم (علیهم السلام) است و از هر سه روایت نقل می‌کند. یک بحثی وجود دارد که آیا طریق شیخ طوسی به حسین بن سعید صحیح است یا نه؟

مرحوم خوئی در معجم می‌فرماید همانطوری که طریق شیخ صدوق به حسین بن سعید صحیح است، طریق شیخ طوسی نیز به ایشان صحیح است. بعضی گفته‌اند شیخ دو طریق دارد؛ یکی را در مشیخه مطرح کرده و یکی را در فهرست، در طریق مشیخه اش اشکال وجود دارد، اما در طریقی که در فهرست دارد صحیح است. به هر حال، طریق صحیح شیخ طوسی به حسین بن سعید اهوازی مسلم است.

راوی دوم «فضاله» است؛ وقتی به نحو مطلق در سند روایات فضاله را ذکر می‌کنند، همان «فضاله بن ایوب ازدی» است که مسلم ثقة است، هم نجاشی و هم شیخ طوسی او را توثیق کرده‌اند. یک «فضاله بن نزار» هم داریم که فقط یک جا از او روایت نقل شده است.^[3] نکته قابل توجه این است که همان‌گونه که خود ما وقتی یک عنوانی مشهور برای کسی است، می‌خواهیم بگوئیم، خصوصیاتش را ذکر نمی‌کنیم، اما همین عنوان اگر برای کسی که غیر مشهور است، می‌خواهیم اطلاق کنیم، با یک خصوصیتی می‌آوریم.

به عنوان مثال؛ یک بار می‌گوئیم حسن، این حسن معروف است یا کلمه‌ی شیخ، اما اگر شیخ را بخواهیم به یک شخص عادی در جایی استفاده کنیم، می‌گوییم شیخ فلان پسر فلان. در اینجا نیز وقتی در روایات فضاله را به صورت مطلق می‌آورند، «فضاله بن ایوب ازدی» است. قرینه دوم هم این است که «حسین بن سعید اهوازی» از «فضاله بن ایوب ازدی» نقل می‌کند. لذا مسلم فضاله بن ایوب نیز ثقة است.

راوی بعدی ابان است؛ ابان مشترک بین 19 یا 16 نفر است، اما اگر ابان هم به صورت مطلق در سند روایات می‌آید، انصراف به «ابان بن عثمان احمر» دارد، که او هم مسلم ثقة است و بحثی در آن نیست. نمی‌شود بگوئیم این مشترک است، البته در ابان‌ها دو نفر خیلی معروف‌اند، «ابان بن تغلب» و «ابان بن عثمان» که هر دوی اینها ثقة هستند. یک «ابان بن عمر اسدی» داریم که ثقة است، «ابان بن محمد سندی البزاز» داریم که ثقة است، ولی چند ابان داریم که یا توثیق نشده یا تضعیف شده، «ابان بن ابی عیاش» که تضعیف شده است. خود روایت و محدثین جایی که یک ابان خاص (که معروف هم نیست) بخواهند از او نقل کنند، ذکر می‌کنند مراد کیست؟ ولی اگر گفتند ابان یعنی یا «ابان بن تغلب» یا «ابان بن عثمان»، به صورت مطلق همین است.

آخرین راوی، «محمد بن حمران» است. ما در کتب رجال یک «محمد بن حمران نهدی» داریم و یک «محمد بن حمران بن اعین»، اختلاف واقع شده که آیا دو نفرند یا یک نفر؟ ظاهر این است که اگر انسان یک مقدار مراجعه به خصوصیات کند، اینها یک نفر هستند و ما دو تا محمد بن حمران نداریم. «محمد بن حمران اعین» با «محمد بن حمران نهدی» یکی است. مرحوم خوئی نیز ابتدا تمایل به اتحاد اینها پیدا می‌کنند، اما بعد یک قرینه‌ای آورده و می‌فرماید طبق این قرینه باید بگوئیم اینها دو تا هستند^[4]، منتهی می‌فرماید این محمد بن حمران در اینجا مراد «محمد بن حمران نهدی» است که مسلم ثقة است.

بنابراین ما باشیم و ضوابط رجالی، سند روایت صحیح است، بعضی از بزرگان نیز مانند مرحوم تبریزی در کتاب ارشاد الطالب می‌فرماید سند روایت صحیح است. مرحوم تبریزی می‌فرماید: «ثم إن فی البین روایات باعتبار ضعف سندها أو دلالتها لا تصلح للاستدلال»^[5]، بعد می‌گویند: «منها صحیحة محمد بن حمران»، آنجا که می‌گویند «باعتبار ضعف سندها»، من حیث المجموع می‌گویند، اما به محمد بن حمران که می‌رسند می‌گویند صحیحه است، اما روایاتی همچون روایت «ابی العطار»، مرسله این بکیر و بعضی دیگر از روایات که اینجا هست ضعیف است.

دو نکته در سند روایت

نکته 1: صاحب ریاض وقتی به روایت محمد بن حمران می‌رسد، می‌فرماید: «الخبر المعتبر بوجود جملة ممن أجمعت الإصابة علی تصحیح ما یصح عنهم».^[6] یعنی خود ابان، فضاله از اصحاب اجماعند (البته فضاله را بعضی گفتند از اصحاب اجماع است، ولی ابان مسلم از اصحاب اجماع است).

نکته 2: صاحب جواهر یک توجیهاتی برای روایت می‌آورد و حرفی از ضعف سندی روایت نزده است. مرحوم علامه حلی در تذکره، شهید ثانی، صاحب مجمع الفائده، صاحب حدائق و عده زیادی از فقها به این روایت تمسک کرده‌اند. به نظر ما، روایت از حیث سند، معتبره است. حال اگر بگوئیم بالأخره محمد بن حمران مشترک است، ابان مشترک است، اما فقها بر طبق این روایت فتوا دادند. لذا مرحوم نراقی در مستند می‌فرماید این ضعف سند انجبار پیدا می‌کند به شهرت عظیمه «بل الإجماع»، ایشان می‌فرماید: «و ضعفها سنداً کاختصاص بعضها بالطعام غیر ضائر لانجبار الاول بالشهرة العظيمة بل الإجماع»^[7]، بنابراین این روایت از نظر فقهی قابل اعتماد است و ما می‌توانیم به خوبی به آن استدلال کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) اشْتَرَيْنَا طَعَامًا فَزَعَمَ صَاحِبُهُ أَنَّهُ كَالَهُ فَصَدَّقْنَاهُ وَ أَخَذْنَاهُ بِكَيْلِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ فَقُلْتُ أَيْ جَوْزُ أَنْ أَبِيعَهُ كَمَا اشْتَرَيْتُهُ بِغَيْرِ كَيْلٍ قَالَ لَا أَمَّا أَنْتَ فَلَا تَبِيعُهُ حَتَّى تَكَيْلَهُ.» التهذيب 7- 37- 157؛ عنه وسائل الشیعة، ج 17، ص: 4- 345، 22713.

[2] «أن الظاهر من الروايات الدالة على جواز تصديق البائع في أخباره بالكيل أو الوزن هو كون الاخبار طريقا الى الواقع بحيث يحصل الاطمئنان أو الظن المعتبر بكونه مكيلا أو موزونا و يدل على ذلك رواية أبي العطار و فيها قلت فأخرج الكر و الكرين، فيقول الرجل أعطيته بكيلك فقال إذا ائتمنتك فلا بأس. و مرسله ابن بكير في رجل سأل أبا عبد الله(ع) عن الرجل يشتري الجص فيكيل بعضه و يأخذ البقية بغير كيل فقال(ع): اما أن يأخذ كله بتصديقه و اما أن يكيله كله. و الروايتان و ان كانتا ضعيفتين من حيث السند و لكن لا بأس بهما في مقام التأييد، على أنه لو لم يكن اخبار البائع هنا من باب الطريقة فلا بد و أن يكون مأخوذا اما من باب الموضوعية أو على نحو الاشتراط بأن كان اخباره بالمقدار شرطا في البيع بحيث لو لم يكن كذلك يكون المشتري مختار في الفسخ و الإمضاء أما الأول فهو بعيد جدا فان لازمه صحة البيع بمجرد الاخبار بقدر الثمن و ان كان المخبر ممن لا وثوق في اخباره أصلا بحيث لا يرفع اخبار الجهالة عن المبيع و لا يخرج البيع عن الجرافية مع أنه لا يمكن الالتزام به. و أما الثاني فلأنه لو كان الاشتراط رافعا للجهالة و مصححا للبيع و موجبا لخروجه عن الجرافية لكان صحيحا بدون الاخبار بأن اشتراط أنه لو كان المبيع أقل من المقدار المعين كان المشتري مختارا في الفسخ و الإمضاء و أيضا لا يمكن الالتزام به فإن إطلاقات الروايات بطلان بيع الجراف مع الاشتراط و عدمه كما لا يخفى و إذا فلا بد من أخذ الاخبار طريقا الى بيان مقدار المبيع بحيث يكون رافعا للجهالة و الغرر و الآ فيبطل لكونه بيع جرافي و قد تقدم أن ما كان مكيلا أو موزونا فلا يصح بيعه جرافا.» مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج5، ص: 346-345.

[3] وسائل الشيعة، ج12، ص: 298؛ ح16351.

[4] معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج17، ص: 46، رقم10666.

[5] «ثم ان في البين روايات باعتبار ضعف سندها أو دلالتها لا تصلح للاستدلال و لكن لا تخلو عن التأييد بها، منها صحيحة محمد بن حمران.» إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب، ج3، ص: 196.

[6] «و منها الخبر المعتبر بوجود جملة ممن أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنهم في سنده، فلا يضر اشتراك راويه، مع قرب احتمال كونه الثقة.» رياض المسائل (ط - الحديثة)، ج8، ص234.

[7] «و ضعفها سندا - كاختصاص بعضها بالطعام - غير ضائر، لانجبار الأول بالشهرة العظيمة، بل الإجماع، و الثاني بالإجماع المركب.» مستند الشيعة في أحكام الشريعة، ج14، ص: 328.